

درباره مجموعه تلویزیونی «پاورچین»  
تولد یک ملت!

مهران مدیری بارها توانسته در عرصه طنز تلویزیونی، جریانساز باشد و بینندگان را غافلگیر کند. این بار نیز او با برنامه «پاورچین»، زاویه های تازه ای از قابلیت های کمتر شناخته شده طنز را کشف کرده و حاصل همکاری او با پیمان قاسمخانی به ساخت برنامه ای منجر شده که به اعتقاد خیلیها، بهترین برنامه مدیری و بهترین برنامه طنز تلویزیون در سالهای گذشته است. مدیری تا کنون این نکته را به خوبی ثابت کرده که برنامه های او معمولا با پیشتر رفتن نه تنها افت نمیکنند، بلکه به واسطه تمهیدها و نوآوریهای که او و گروهش در جریان پخش برنامه به کار میگیرند، حتی روز به روز بهتر هم میشوند. «پاورچین» از شبکه تهران پخش میشود و گرچه بینندگان تلویزیون در سایر شهرستانها ممکن است آن را با فاصله چند ماه از شبکه استانی خود تماشا کنند، اما به هر حال باید از سراسری نبودن پخش این برنامه، اظهار تاسف کرد. یکی از جذابترین بخشهای برنامه، آفریدن تیپ خاصی است از آدمهای متعلق به یک مکان خیالی به نام «برره» که مدام بسط و گسترش یافته و به تدریج در حال تبدیل شدن به یک ملت است!

شهرزاد رحمتی / علیرضا معتمدی

این بیلی وایلدز عزیز!

فیلم: آقای مدیری، بعد از آخرین کار طنزتان در تلویزیون، چه کارها کردید، کجا بودید؟

مدیری: برنامه طنز ۸۰ را کار کردم که بررسی ده سال طنز تلویزیون بود و از شبکه پنج پخش شده بود. بعد هم در سریال «دردسر والدین» بازی کردم و در فیلم «توکیو بدون توقف» هم بازیگر و بازیگردان بودم.

فیلم: طنز ۸۰ گویا قرار بود ادامه پیدا کند؟

مدیری : بله، طرحی که ما داده بودیم برای ۳۰ قسمت بود . اما پس از پانزده قسمت دیدیم که جای ادامه ندارد. برنامه تکراری میشد، چون آنقدر آدم فعال در زمینه کار طنز در تلویزیون نداریم که بتوانیم پانزده قسمت دیگر ادامه بدهیم.

فیلم : یک نوار هم به عنوان خواننده منتشر کردید ، درباره آن هم توضیح بدهید...  
مدیری : فردین خلعتبری را از مدتها پیش میشناختم و او میدانست که میخوانم. آن نوار به پیشنهاد او کار شد. البته برای من یک کار خیلی شخصی است .

فیلم : تصمیم دارید خواندن را ادامه بدهید ؟

مدیری : اگر بتوانیم کار متفاوتی به لحاظ موسیقی و شعر ارائه دهیم ، بله . یعنی کاری متفاوت با آنچه بعنوان پاپ در اینجا میشناسند که تکرار دیگران نباشد، وگرنه چندان اصراری ندارم.

فیلم : خودتان از آن راضی بودید ؟  
مدیری : مردمی نشد، چون تعریفی که از موسیقی پاپ در جامعه هست، موسیقی عامه پسند است ولی ما آگاهانه آن را خاص پسند کار کردیم .

فیلم : پخش ضعیفی هم داشت ...

مدیری : بله، پخشش را هم خودمان انجام دادیم که اشتباه بود، چون پخش کاست، حرفه ای تخصصی است و به همین دلیل کارمان لطمه خورد. اما کلا انتخاب اشعار، نوع موسیقی که فردین خلعتبری و بابک بیات ساختند هم خیلی عامه پسند نبود و خودمان هم خیلی توقع نداشتیم که پرفروش باشد .

فیلم : زمانی میگفتید که دیگر تصمیم ندارید برنامه ای برای پخش هرشب بسازید. چه شد که نظرتان عوض شد و « پاورچین » ساختید؟

مدیری : من تا قبل از این برنامه سر تصمیم بودم. طرح را هم به عنوان سریال هفتگی به شبکه بردم ، اما آنها اصرار داشتند هرشب پخش شود که به هر حال پذیرفتم و حالا باز هم طبق معمول اعلام میکنم که این آخرین برنامهء هرشب من است !

قاسمخانی : من هم همینطور. اولین و آخرین برنامه برای پخش هرشب .

فیلم : شما هنوز جا دارید، اما آقای مدیری این آخرین را همیشه میگوید.  
مدیری : بله ، ولی این واقعا آخرین است .

فیلم : پیمان قاسمخانی از کی وارد این برنامه شد؟

مدیری : از زمانی که طرحی به ذهنم رسید که باز هم برنامه ای با محوریت یک زن و شوهر بسازم، پیمان را در جریان قرار دادم و او هم پذیرفت که بنویسد. روی طرح اولیه کار کردیم و به مرور کاملتر شد.

فیلم: با توجه به اینکه قاسمخانی تجربه نوشتن برنامه های پخش هرشب را نداشت اگر از همان ابتدا تصمیم داشتید برنامه هر شب پخش شود باز هم به سراغ او میرفتید؟

مدیری: همکاری با پیمان دو دلیل داشت. یکی اینکه قبل از این برنامه او مشغول نوشتن یک فیلمنامه سینمایی برای من بود که تصمیم دارم آن را بسازم و بنظرم فوق العاده است، یکی از بهترین فیلمنامه های سالهای اخیر. در فیلم کوتاه « هزارپا » که پیمان ساخت هم بازی کردم، بعد گفتم چه کسی بهتر از پیمان ؟ گرچه خودم نمی دانستم نتیجه کار چه میشود، چون او فیلمنامه حرفه ای سینماست و کار هر شب با شیوه فیلمنامه نویسی سینمایی خیلی فرق دارد. اما بعد دیدم که اصلا اینطور نیست. هر قسمت از برنامه پاورچین الان یک فیلمنامه کوتاه و فشرده است که همه تکنیکهای یک فیلمنامه در آن رعایت میشود. پیش از این در اینجور برنامه ها هیچ وقت قصه به معنای واقعی نداشتیم. همیشه یک طرح اولیه بوده که من و بازیگرانم بصورت بداهه روی آن کار میکردیم و در واقع فقط میدانستیم که باید راجع به چی حرف بزنیم. اما حالا قصه مان شروع دارد، تعلیق دارد و اوج و پایان دارد. این کار خیلی سختیست که یک قصه ۴۵ دقیقه ای برای سی دقیقه در بیست و چند سکانس نوشته شود ولی مشخصات یک فیلمنامه خوب را داشته باشد. این به حسن بزرگ برنامه تبدیل شد و نتیجه اش را هم دیدیم. خیلیها معتقدند که پاورچین بهترین کار ما در ده سال گذشته است و من یکی از دلایل بسیار مهم این موفقیت را

پیمان قاسمخانی میدانم، چون من همان آدم گذشته ام و نوع ساخت هم مثل سابق است، اما چیزی که کار را جلوهء بیشتری داده و حرفه ای تر و شاید عمیقتر کرده و باعث شده که مردم هم با آن رابطهء بیشتری برقرار کنند، داشتن قصه های حرفه ای است.

فیلم: هر قسمت پر از ایده های بامزه است و معلوم است که نویسنده در نوشتن شوخیها حساست یا کم فروشی نکرده است. البته این آدم را میترساند که نکند در ادامهء کار ایده ها ته بکشد...

قاسمخانی: خوشحالم که این چیزها را تماشاگران جدیدتر ما می بینند. من هم خیلی نگرانم و این نگرانی هر روز من است که ممکن است متن فردا بد در بیاید. این نگرانی دارد مرا میکشد و اصلا نمیدانم زمانیکه مجلهء شما در می آید ما توانسته ایم این کیفیت را در کارمان حفظ بکنیم یا نه. من حداکثر دارم به فردا فکر میکنم و به همین دلیل موقع نوشتن هرچه دارم برایش خرج میکنم و آن لحظه فکر نمیکنم که ممکن است برای متن فردا ایده کم بیاورم.

فیلم: شما به اقتضای کار فیلمنامه نویسی سینمایی بیشتر با شخصیتها آشنا هستید تا تیپ، که این قبیل برنامه های تلویزیونی نیاز دارند. چطور با این قضیه کنار آمدید، قصه ها و شخصیتها و فضا چطور طراحی شد و شکل گرفت؟

قاسم خانی: راستش این است که مدتی طول کشید تا توانستم با مقتضیات چنین برنامه ای هماهنگ شوم. آن اوایل واقعا بریده بودم و فکر نمیکردم شدنی باشد. وقتی کارمان را شروع کردیم زمان زیادی داشتیم، هنوز ۵ ماه به شروع تصویربرداری مانده بود و هیجان و عجله ای در کار نبود و میتوانستیم با هم مشورت کنیم و حسابی گپ بزنیم ولی وقتی وارد کار شدیم دیدیم که فضا خیلی سخت تر از آن است که فکر میکردیم. متنهایی هم که قبلا نوشته بودیم عملا چیزهایی نشد که انتظار داشتیم. مهران اول از من میخواست که بتواند بر اساس بداهه پردازی پیش ببرد و تصور من این بود که با قصه های کوتاه بدون دیالوگ میشود این کار را انجام داد. اما بعد دیدیم که قصه های من کافی نیست و نتیجهء کار هم چندان درخشان نشده است و به ایده های اولیه مان نرسیده ایم. اسم مجموعهء اول « داستاهای شگفت انگیز » بود و بر اساس طرحهایی که ما داده بودیم قرار بود

داستانهایمان رگه هایی از فانتزی داشته باشد و در کل چیزهای عجیب و غریبی باشد و پایانها هم معلق باشد. طراحی که ما برای داستانها کرده بودیم و تا واسط کار هم بر اساس آن پیش رفتیم عملا به درد نخورد و شکل جدیدی که میبینید در دل کار بدست آمد و بنابراین خیلی از چیزها فکر شده نبود. مثلا از ما میپرسند که شما برای « برره » خیلی نقشه کشیده بودید؟ و من میگویم که هیچ نقشه ای نکشیده بودیم و همه چیز طی یکی دو شب شکل گرفت و ادامه پیدا کرد. مثلا همین نخود قرار نبود ادامه پیدا کند، اما در یکی از متنها آمد و بعد ادامه اش دادیم. یا « برره » اسمی بود که مهران برای این آدم انتخاب کرد و بعد گفتیم این اسم شهری که او از آنجا آمده است هم باشد، بعد چند تا چیز هم به آنجا نسبت دادیم و این تبدیل شد به « فرهنگ برره » و موجودات برره ای که گویا مال سیارهء دیگری هستند. منظورم این است که من اینجور کارها را تجربه نکرده بودم و اینش برایم غیرعادی و لذت بخش و ترسناک بود که همه چیز خیلی سریع اتفاق میفتد. واکنشها را میگیریم و وقتی میبینیم مردم دوست دارند در همان خط ادامه میدهیم. این بدون نقشه عمل کردن، هنوز هم برای من ترسناک است.

www.ModiriFans.com  
The Source Of Mehran Modiri

فیلم: الان میدیدم که داشتید به متن فردا فکر میکردید که باید پس فردا شب پخش شود. اگر یک روز حالتان خوب نبود- چیزی که برای همه پیش می آید - و به قول معروف نوشتنتان نیامد چه کار میکنید؟

قاسم خانی: این هم چیزی است که تا حالا تجربه نکرده بودم. سخت است اما چاره ای نیست. در قبال این برنامه احساس مسئولیت میکنم و مجبورم که حالم خوب باشد. از طرفی هیچ وقت نشده بود که از دیدن فوتبال باشگاههای ایتالیا بگذرم اما بازی دیشب را ندیدم و داشتم آتش میگرفتم. یک گوشم به تلویزیون بود ولی مشغول نوشتن بودم. چاره ای نیست. وقتی می بینم یک گروه پنجاه نفری منتظر متن است و اگر متن نرسد برنامه فلان قدر ضرر خواهد کرد، طبعا فشار را تحمل میکنیم.

فیلم: متنهایتان معمولا شبیه همین است که الان اینجا است دیگر؟ دو سه صفحه خط خورده و پر از واژه هایی مثل « فرهاد در سرش عروسی است ! » و... در توصیف حال و هوای صحنه.

مدیری: تازه این بهترینشان است !

قاسم خانی: نه ، این خلاصهء متن است. منتهایمان ۱۲، ۱۳ صفحه ای است و دیالوگ هم دارد، منتها باز متن صددرصد نیست، چون به هر حال مهران بداهه پردازیهای درجه یک دارد و در اجرا لحظه های کمدی ای دارد که در متن قابل پیش بینی نیست.

فیلم: گویش و اصطلاحات برره ای که مدام هم تکرار میشود از کجا می آید؟ در متن نوشته میشود یا تمرین میکنید؟

مدیری: نه، نه، حتی تمرین هم نمی کنیم. در لحظهء تصویربرداری ، جایی که قرار است برره ای حرف بزنیم کاملا مزخرف میگوییم و درمی آید.

فیلم: در چند قسمت اول، برنامه روند دیگری داشت، فضاها خلوت تر بود و شوخیها خاص تر. اما ناگهان جهت برنامه عوض شد، دلیلش چه بود؟

مدیری: ما از ابتدا تصمیم داشتیم دربارهء زن و شوهر تحصیل کرده ای برنامه بسازیم که حرفهای روزمره ای که ما در برنامه های قبلیمان گفته بودیم را به هم نمیزنند و بحثها و روابطشان خیلی شیک و محترمانه است. دوتا آدم حسابی و باکلاس که اتفاقی که در زندگیشان میفتد هم در حد و اندازه های خودشان است. میخواستیم یک کار خاص و متفاوت بسازیم، در رنگها و نورها و نوع تصویرها میخواستیم یک کار تازه و روشنفکرانه که خیلی هم برایمان مهم نبود که برنامه بگیرد یا نه. شروع کردیم و تا زمانی که فقط می ساختیم راضی بودیم اما از زمانی که پخش شروع شد و ده پانزده قسمت دیده شد، دیدم که بینندگان، چه آدمهای حرفه ای ( حالاً نه همه شان، شاید حدود ۸۰٪) و چه بقیهء مردم که مخاطبان اصلی تلویزیون هستند، خیلی از برنامه لذت نبرده اند. میگفتند: " حالاً بد نیست. برنامهء شیکی است." اما کسی هیجان زده نشد، کسی نگفت فوق العاده است و این انرژی ما را گرفت. روزهای متوالی نشستیم روبروی هم که چه کنیم. با اینکه اعتقاد قلبیمان - حداقل در مورد من - این بود که همان کاری را میکنیم که میخواستیم، اما به هر حال تاحدی مخاطب است که خیلی چیزها را تعیین میکند( البته این هم خودش خیلی جای بحث دارد که آیا واقعا مخاطب باید تکلیف ما را روشن کند یا نه )، اما به هر حال داشتیم کاری میساختیم که هرشب پخش میشد و میلیونها نفر آن را می دیدند و باید لذت میبردند. گفتیم شاید به این دلیل است که برنامه خیلی خلوت است، تعدادی بازیگراضافه کردیم و سطح کار را از عمق کشانیدیم به سطح و در گفتگوها و روابط

آدمها، در واقع عام ترش کردیم. شوخیهایمان را بیشتر کردیم و بعد دیدیم که یکدفعه از برنامه استقبال شد، هم آدمهای حرفه ای و هم تماشاگران عام. و این مرا به این نتیجه رساند که کار هر شب یعنی همین. ریسک کردن در این کار خیلی خطرناک است و زمان زیادی میبرد، چون باید عاداتهای مردم را از بین ببرید و تغییر بدهید. الان هم سعی کرده ایم که با حفظ همان کلاس، برنامه را پرمخاطب تر و شیرین تر کنیم و هنوز به اینجا نرسیده ایم که هر کاری بکنیم تا بیننده را راضی نگه داریم. در واقع سعی کرده ایم در قصه ها و جنس بازیها همان کیفیت و همان کلاس را حفظ کنیم و فقط شکل روشنفکرانه ماجرا را بردیم در لایه زیرین و کمدی را در لایه اول قرار دادیم و بیرونی ترش کردیم. بعد دیدیم که این تلفیق جواب داد و هم مخاطب راضی است و هم خودمان. به هر حال شخصا تجربه خوبی بدست آوردم که کار هرشب مشخصات و ویژگیهایی دارد که چندان نمی شود آنها را رعایت نکرد. طنز صددرصد شخصی من، با کارهایی که تا بحال انجام دادهام خیلی متفاوت است.

فیلم: چه تفاوتهایی؟

مدیری: اولاً قصه هایش هیچ منطق و اصول خاصی نخواهد داشت. شاید بتوانم کارهای مل بروکس را مثال بزنم. حتما آن مدلی خواهد شد. یک جور طنز عجیب و غریب که بیشتر تماشاگر را حیرت زده میکند تا بخنداند و خیلی هم به اینکه این کار خواهد گرفت یا نه فکر نخواهم کرد. کار شخصی یعنی همین که شخصا تصمیمی می گیرید، آن را انجام می دهید و پای همه چیزش هم می ایستید.

فیلم: آقای قاسمخانی این نوع کمدی هجو را شما هم دوست دارید، فکر نمی کنید در برنامه پاورچین هم میشود تا حدی به آن نزدیک شد؟  
قاسمخانی: من هم کمدیهای مل بروکس را دوست دارم، منتها برای دیدن و نه برای نوشتن. چون زیاد بهش نزدیک نیستم و فکر میکنم تماشاگر در این جور برنامه های هرشبی خیلی طرفدار هجو نیست و قصه های ساده تر و خانوادگی تر را می پسندد.

فیلم: آقای مدیری، برای تبدیل شدن این برنامه از آنچه بود به این چیزی که الان هست، غیر از چیزهایی که گفتید، تلویزیون هم دخیل بود؟

مدیری: بله، حتما. بجز واکنشهایی که در اطرافمان می دیدیم، شبکه هم می گفت که خوب است ولی عالی نیست و باید بهتر از این شود. مجموعه این واکنشها باعث شد بنشینیم و یک فکر اساسی بکنیم و همینجا باید حتما از محسن چگینی یاد کنم که به عنوان مجری طرح هر روز با ماست و در ایده دادن و انجام تغییرات بسیار موثر بوده است. من و پیمان و او و مهرباب می نشستیم و درباره ادامه کار تصمیم گیری میکردیم و طراحی ها و سر و کله زدنهای ما چهار نفر باعث شد که به این شکل جدید برسیم. توجیه های شبکه هم موثر بود.

فیلم: در برنامه های قبلیتان کمتر از بازیگران شناخته شده استفاده میکردید و اغلب یک گروه با استعداد تازه کار یا گمنام را به کار می گرفتید اما در پاورچین این روند این روند تغییر کرده است و تعدادی از بازیگران آدماهای حرفه ای هستند.

مدیری: دلیلش این است که ما در برنامه های قبلی اول بازیگران را انتخاب می کردیم و شخصیت های ثابت و مشخصی نداشتیم، به همین دلیل آدما در نقش های مختلف تیپ گیری می کردند و بر اساس آنها متن نوشته میشد. اما در این کار تیپهایمان از اول مشخص بودند و باید بر اساس این تیپها بازیگران را انتخاب می کردیم و به همین دلیل جواد رضویان را به دلیل اینکه اصلا داوودی که در ذهن ما بود شبیه او بود، انتخاب کردیم یا سحر ولدبیگی و بقیه را.

فیلم: تیم بازیگران هم بسیار موفق هستند. خود آنها در خلق کردن این تیپها تا چه حد نقش داشتند؟ هیچ پیش آمد که بر اساس بداهه پردازی، خصلتهای تازه ای به نقش اضافه کنند؟

مدیری: همیشه این اتفاق می افتد، چون در این کارها هدایت بازیگر به مفهوم سریالی یا سینمایی وجود ندارد. فیلمنامه از پیش نوشته شده و مشخصی نداریم که بر اساس آن با بازیگر حرف بزنیم. فقط میشود توضیحات کلی و اولیه درباره نقش به بازیگر داد، او بازی را شروع میکند و بعد از چند روز کم کم نقش را پیدا میکند و من بعنوان کارگردان چیزهایی را حذف میکنم و یا اضافه میکنم. پیشنهادهای شخصی و بداهه پردازیهای خودشان هم هست که یا آن را حفظ میکنیم یا حذف میکنیم. برای بازیگر هم جای تجربه و آزمون و خطا هست تا برسد به آنجایی که خودش هم حس کند که آن تیپ چقدر شیرین شده است. این که خود بازیگر با رضایت بازی کند و

حس کند که کارش درست است خیلی مهم است. این حس در نتیجهء کارش و آنچه دیده میشود، خیلی موثر است. این است که بله، خود بازیگران در خلق تیپها خیلی موثرند و ما تازه مرحلهء آزمون و خطا را گذرانده ایم و تازه چند روز است که همه چیز جا افتاده و شکل گرفته است.

فیلم: با همان تاکید همیشگی تان به کار بداهه؟

مدیری: الان دیگر خیلی بیشتر از قبل به متن وفادار هستیم، چون همانطور که گفتم الان قصه های خوب و حرفه ای داریم و آن اعتمادی را که گفتم من به پیمان دارم، بازیگران هم به من بعنوان کارگردان دارند و این زنجیرهء اعتماد همه چیز را درست کرده و من هم خیلی به سمت بداهه پردازی نمی روم. شاید عادت کرده ام در این یکی دو ماه که تا متن به دستم نرسد نمی دانم چه کار باید بکنم. چون متنها درست نوشته شده و اگر بخواهم دخالت کنم و متن را قیچی کنم، ممکن است آن خط خراب شود. و اگر هم بخواهم کاری بکنم حتما با پیمان مشورت میکنم و اگر او ببیند که روند قصه به هم نمی خورد آن کار را انجام می دهیم.

قاسمخانی: متشکرم. ولی من هم یک چیزی را باید اضافه کنم. اگر دقت کرده باشید کارگردانی این برنامه در قسمتهای جدید به دلیل وفادار ماندن به متن با قسمتهای اولیه فرق کرده است. منظورم این نیست که قصه های ما خیلی حرفه ای است، چون به هر حال در یک شب نوشته می شود و من صد درصد از آنها دفاع نمی کنم و من معتقدم که داستانهای چهل پنجاه درصدی هستند، ولی یکی از گرفتاریهایی که من در قسمتهای اول داشتم این بود که احساس میکردم مهران هنوز چندان علاقه ای به داستان گویی ندارد و بیشتر لحظه های کمدی برایش جذاب است، اما هرچه جلوتر رفتیم دیدم که انعطاف خیلی خوبی دارد و راستش احساس کردم که او در این کار ناگهان تبدیل به یک داستان گو شده است. چیزی که من مثلا در "نود شب" ندیده بودم و احساس میکردم نقطه ضعف آن برنامه است و فکر میکنم که مهران در پایان این برنامه آمادگی ساختن فیلم سینمایی را دارد، گرچه ممکن است خودش معتقد باشد که قبل از این برنامه هم این آمادگی را داشته است. یک نکتهء دیگر اینکه تاسف خودم را از اینکه پیرمردهای قصه مان رفتند اعلام میکنم، ما خیلی دوستشان داشتیم.

فیلم: راستی چرا پیرمردها حذف شدند؟ خیلی شیرین بودند و جای کار داشتند .  
مدیری: یک ویژگی که کارهای هرشب دارد ریتم بسیار سریع و کاتهای است که حس هم می شود. پیرمردها ریتم برنامه را کند می کردند. ممکن است از نظر فیلمنامه ای درست باشد که آنها همیشه سر جای خودشان بوده اند و فضای خاص خودشان را هم دارند اما در ساختار کار و بعد از تدوین می دیدم که وقتی به کافی شاپ و به پیرمردها می رسیم ریتم برنامه کند می شود. این به خاطر سن و سال آن آدمها ، به خاطر نشستن دائمی و بی تحرکیشان در یک فضای محدود و کم‌دی کلامیشان و خیلی چیزهای دیگر بود و جای کار کمتری به آنها می داد. خیلیها هم می گفتند برنامه به این قسمت که می رسد ما می رویم کارمان را انجام می دهیم و وقتی قسمت کافی شاپ تمام می شود برمی گردیم و بقیه برنامه را تماشا می کنیم. خب این در کارهای هرشب یک ضعف است چون بیننده نباید بتواند از پای تلویزیون تکان بخورد. با این حال وقتی بطور مستقل به قسمت‌های کافی شاپ نگاه می کنم از آن راضی هستم. حتی یک نفر به من گفت که اینها همان همسرایان تئاتر یونان هستند. یعنی نگاههای تا این اندازه عمیق هم به کار میشد ولی ساختار و ریتم در برنامه هرشب، بحث دیگری است.

فیلم: نمی شد فقط به عنوان مقدمه و موخره از آنها استفاده شود؟  
مدیری: باز هم بیننده ها نگاه نمی کردند. من چند قسمت از برنامه را در جمع آدمهایی خارج از گروهمان دیدم. نمایش که تمام می شد آنها هم از پای تلویزیون بلند می شدند و توجهی به کافی شاپ انتهای برنامه نداشتند.

فیلم: چون حرفهای آنها در واقع با قصه اصلی نامربوط بود.  
قاسم خانی: بله، و اصلا یکی از ایرادهایی که به ما می گرفتند این بود که این پیرمردها چه ربطی به داستان دارند و اصلا چه کاره اند؟ و من می گفتم اصلا ربطی ندارند و عمدا هم ربط ندارند. اما باز قانع نمی شدند.

مدیری: می گفتند خب اگر ربط ندارند مگر مرض دارید؟! و ما نمی دانستیم چی جواب بدهیم.

فیلم: شاید اگر تضاد بین حرفهای آنها با قصهء اصلی را بیشتر می کردید ، بهتر جواب می داد.

قاسم خانی: همه جورش را امتحان کردیم اما جواب نداد. لذت بخش ترین بخش کار من و مهرباب نوشتن دیالوگهای این پیرمردها بود. یکی این بود و یکی شعرهای یاسمنگولا که خیلی تفریح می کردیم.

فیلم: این که خیلی جالب است . توی این شلوغی و با این حجم کار جالب است که شما می نشینید شعر هم می گوید! قاسم خانی: این که زنگ تفریحمان بود. الان هم برره زنگ تفریحمان شده، می نشینیم برایشان غذا و آداب و رسوم و اینها اختراع می کنیم.

فیلم: دارید یک فرهنگ کهن جدید می سازید ! قاسم خانی: برره یک سیاره است و بعدا ثابت می شود که اینها از فضا آمده اند !

فیلم: واقعا؟ قاسم خانی: نه، این الان به ذهنم رسید! مدیری: اینجا همه چیز همین طور است.

مهرباب قاسم خانی( که دارد از آنجا رد می شود): الان پیمان گفت که دیگه نگران متن فردا نباش، من شروعهش را دارم و آن این است که سپهر باید بیاید!

فیلم: شعرها را بیشتر کی می نویسند؟ قاسم خانی: بیشتر من و مهرباب با هم می نویسیم، چند بیت هم سر صحنه به خود مهران الهام شد که استفاده کردیم. الان هم داریم به سمت هایکو پیش می رویم !

فیلم: این بیت که درخشان است: «باباش میگه یاسمنگولا تو خوبی \_ یاسمنگولا میگه بابا خودت خوبی» !

قاسم خانی: این سخته ها قرار بود تبدیل به سبک شعرهای یاسمنگولایی مهتاب بشود اما خانم زکریا متاسفانه از دستش در رفت و خودش سخته اش را درست کرد! یک گلایهء دیگر هم یادم آمد که از مهران داشتم و حالا می گویم: در یکی از قسمتهای

اول، جایی که شعرهای یاسمنگولا فراگیر می شود و همه از آن خوششان می آید و فقط فرهاد است که معتقد است آنها مزخرفند، فضای فیلمهای ترسناک مثل " هجوم ربایندگان جسد " مورد نظر بود، این که فرهاد از خودش می پرسد چطور همه دنیا عاشق این شعرها شده اند و هیچ کس نمی فهمد که مزخرف است و کم کم همه مسخ می شوند و از یک جمله ابلهانه نامربوط مثل « یاسمنگولا آخ آخ » میرسند به این که چقدر دلشان برای مادرشان تنگ شده و آخر داستان این بود که فرهاد بالاخره تسلیم می شود و سرش را جلوی زنش زمین می گذارد، می گوید: « من تسلیم شدم، شعرهای تو شاهکار است. » و زن می گوید: « می دانستم که بالاخره می فهمی. » اما مهران آخرش را نگرفت و باید ترسناک هم می شد که نشد، اما حال من گرفته شد.

[ در این لحظه گروه که امیدوارند تصویربرداری تا صبح تمام شود و برنامه به پخش فردا برسد، خشمگین به نظر می رسند. کات به اتاق فرهاد و مهتاب و ادامه گفت و گو! ]

قاسم خانی: اما وضعیت ما ترسناک تر است. چون راستش همه اش داریم از متن ضربه می خوریم. چون مهران صبح می آید خلاصه متن را می گیرد و شروع به کار می کند و ما داغ داغ صحنه ها را می نویسیم و به آنها می رسانیم. همیشه هم دعای مهران این است که آیا می شود ما یک متن جلو بیفتیم؟ و تا حالا که نشده است.

فیلم: می دانید که بیلی وایلدر و فیلمنامه نویسانش با هم می نشستند و درباره یک ایده مرکزی شوخی می کردند و حرف می زدند تا فیلمنامه شکل می گرفت. فکر میکنم این شیوه از فشار کار هم کم می کند.

مدیری: بله، ولی می دانید... بیلی وایلدر که هر شب پخش نداشته!  
قاسم خانی: ما واقعا وقت نداریم. زمانی بود که بچه ها داشتند توی کافی شاپ کار می کردند، من این بالا نشسته بودم و همان صحنه را می نوشتم و متن را صفحه به صفحه موشک می کردم و پرت می کردم پایین! چون همین بالا و پایین رفتن از پله ها هم خودش کلی وقت ما را می گرفت!

مدیری: و همین موضوع بیلی وایلدر که شما پیش کشیدید ما را به اندازهء یک پلان  
عقب انداخته است !

شماره ۲۹۴ ماهنامه « فیلم » - دی ماه ۱۳۸۱

منبع : [www.MehranModiri.Blogsky.com](http://www.MehranModiri.Blogsky.com)

[www.ModiriFans.com](http://www.ModiriFans.com) <sup>TM</sup>

[www.ModiriFans.com](http://www.ModiriFans.com)  
The Source Of Mehran Modiri